

## "معصیت های" سیاسی بلشویزم، به مثابه منشاء استالینیزم

استدلال راسیونالیست ها برخی اوقات، حداقل در شکل برونی خود، خصوصیات ملموس تری به خود می گیرد. آنان استالینیزم را نه از نهاد بلشویزم، بلکه از معاصی سیاسی آن ناشی می دانند\*. به عقیده ی گریتر، پانکوک، و برخی از "اسپارتاکیست های" آلمان و دیگران- بلشویک ها، دیکتاتوری حزب را جانشین دیکتاتوری پرولتاریا کردند؛ استالین دیکتاتوری بوروکراسی را جانشین حزب نمود. بلشویک ها به استثنای حزب خود، تمام احزاب را نابود ساختند؛ استالین حزب بلشویک را به نفع یک دارودسته بناپارتیستی به دنیای عدم فرستاد. بلشویک ها با بورژوازی مصالحه کردند؛ استالین متفق و متحد آن گردید.

بلشویک ها ضرورت شرکت در اتحادیه های کارگری پیشین و پارلمان بورژوائی را موعظه کردند؛ استالین با بوروکراسی اتحادیه های کارگری و دموکراسی بورژوائی عهد رفاقت بست. این نوع مقایسه را می توان به

---

\*- یکی از برجسته ترین نمایندگان این طرز تفکر ب- سوارین، نویسنده ی فرانسوی کتابی درباره ی استالین می باشد. جنبه ی مستند و اطلاعاتی اثر سوارین حاصل تحقیقات دقیق و طولانی است. ولی فلسفه ی تاریخ نویسنده به خاطر ابتذالش چشم گیر است. برای تعبیر کلیه ی حوادث تاریخی بعدی نویسنده در جستجوی نقایص درونی بلشویزم است. برای او تأثیر شرایط واقعی پروسه تاریخ بر بلشویزم وجود خارجی ندارد. حتی تین هم با آن تئوری " " خود از سوارین به مارکس نزدیک تر است.

دل بخواه ادامه داد. با وجود ظاهر مؤثرشان، تمامی یک سره خالی از محتوی هستند.

پرولتاریا تنها از طریق پیشروان خود می تواند به قدرت به رسد. ضرورت اقتدار دولتی به خودی خود از سطح فرهنگی نارسای توده ها و عدم تجانسشان سرچشمه می گیرد. در پیشرو انقلابی متشکل در یک حزب، اشتیاق توده ها برای تحصیل آزادی متبلور است. بدون اعتماد طبقه در پیشروانش و حمایت از آنان، تسخیر قدرت ممکن نیست. بدین ترتیب انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا عملکرد تمامیت طبقه می باشد، لیکن تنها تحت رهبری پیشروان. شوراها صرفاً شکل سازمان یافته ی حلقه ی میان پیشرو و طبقه هستند. بدین شکل، تنها از طریق حزب می توان محتوی انقلابی بخشید. تجربه ی مثبت انقلاب اکتبر و تجربه ی منفی کشورهای دیگر (آلمان، اتریش، و بالاخره اسپانیا) حاکی از این واقعیت اند. هیچ کس در عمل نشان نداده یا سعی نکرده به طور مفصل روی کاغذ تشریح کند که چگونه پرولتاریا می تواند بدون رهبری سیاسی یک حزب که به اهداف خود واقف است، به قدرت به رسد. این واقعیت که این حزب، شوراها را تحت تبعیت سیاسی رهبران خود در آورده، به خودی خود سیستم شوراها را به همان اندازه مختل می سازد که تسلط اکثریت محافظه کار، سیستم پارلمانی بریتانیا را نابود ساخته است.

تحریم سایر احزاب در شوروی، از هیچ گونه "تنوری" بلشویزم سرچشمه نمی گرفت، بلکه اقدامی بود در جهت دفاع از دیکتاتوری در کشوری عقب مانده و تاراج گشته، در شرایط محاصره ی همه جانبه ی دشمنان. بر بلشویک ها از اوان امر روشن بود که اقدام مزبور که بعدها با تحریم ایجاد

فراکسیون در داخل حزب تکمیل گشت، نشانه‌ی خطر عظیمی می‌باشد. منتهی ریشه‌ی این خطر نه در دکترین یا در تاکتیک‌ها، بلکه در ضعف مادی دیکتاتوری و در مشکلات موقعیت داخلی و بین‌المللی‌اش نهفته بود. اگر انقلاب، حتی فقط در آلمان پیروز گشته بود، لزوم تحریم سایر احزاب شوروی آن‌ا از میان می‌رفت. کاملاً مسلم است که سلطه‌ی یک حزبی شرایط حقوقی را برای آغاز سیستم استبداد استالینیستی فراهم نمود. مع الوصف علت این پیدایش و گسترش را نه در بلشویزم و نه در تحریم سایر احزاب به مثابه‌ی اقدام موقتی جنگی، بلکه در شکست‌های پی‌در پی پرولتاریا در اروپا و آسیا باید جستجو کرد.

این استدلال در مورد مبارزه علیه آنارشیزم نیز صدق می‌کند. بلشویک‌ها در دوران حماسه‌ای انقلاب، دست در دست آنارشیست‌های واقعاً انقلابی گام بر می‌داشتند. بسیاری از آنان به صفوف حزب پیوستند. نویسنده‌ی این خطوط بارها با لنین درباره‌ی امکان و‌گذاری برخی از ناحیه‌ها به آنارشیست‌ها، که در آن به توافق ساکنین محل، نظام بدون دولت خود را به آزمایش به‌گذارند، گفت و گو نمود. لیکن جنگ داخلی، محاصره و گرسنه‌گی، محلی برای چنین طرح‌هایی باقی نگذاشت. قیام‌گرنشستات؟ اما حکومت انقلابی طبیعتاً نمی‌توانست استحکامات نظامی را که برای دفاع از پایتخت به کار می‌رفت، صرفاً چون تعدادی از آنارشیست‌های مشکوک به شورش ارتجاعی دهقانی-سربازی پیوسته بودند، به ملوانان شورشی "هدیه کند". یک تجزیه و تحلیل تاریخی واقعی از این رویداد، کوچک‌ترین محلی برای افسانه‌پردازی مبنی بر جهالت و احساسات سانتیمانتال در مورد گرنشستات، ماخنو، و سایر حادثه‌های ضمنی انقلاب باقی نمی‌گذارد.

در این جا تنها این واقعیت به جا می ماند که بلشویک ها نه تنها اقتاع، بلکه اغلب تا به درجه ای وحشیانه نیز جبر به کار می بردند. مسلم است که بوروکراسی رشد یافته از بطن انقلاب، بعدها سیستم اجبار را در خدمت خویش به انحصار خود در آورد. هر مرحله از تکامل، حتی مراحل مصیبت آوری نظیر انقلاب و ضدانقلاب از مرحله ی ما قبل خود سرچشمه می گیرد و پاره ای از کیفیت های آن را به خود می گیرد. لیبرال ها از جمله خانواده ی وب، همواره بر این عقیده بودند که دیکتاتوری بلشویکی صرفاً نسخه ی جدیدی از تزاریزم می باشد. آنان چشمان خود را بر "جزئیاتی" نظیر انهدام امپراطوری و اشراف زادگی، واگذاری زمین به دهقانان، الغاء مالکیت بر سرمایه، ابتکار اقتصاد با برنامه، سیستم فرهنگی غیرمذهبی و غیره، فرو می بندند. طرز تفکر آنارشیست لیبرال نیز این واقعیت را نادیده می گیرد که انقلاب بلشویکی، با وجود تمام خفقاتش، باعث دگرگونی مناسبات اجتماعی به نفع توده ها گردید. در حالی که تحول ترمیدوری استالینیستی، تبدیل جامعه ی شوراها به نفع یک اقلیت ممتاز را به هم راه دارد. واضح است که در یک سان دانستن هویت استالینیزم با بلشویزم ردپانی از محک سوسیالیستی نمی توان یافت.

### مسأله ی تئوری

یکی از خصلت های برجسته ی بلشویزم برخورد سخت گیرانه، دقیق و حتی ستیزه جویانه اش درباره ی مسائل دکترین بوده است. بیست و هفت جلد آثار نین برای همیشه نمونه ی والاترین آگاهی تئوریک باقی خواهد ماند. بلشویزم بدون این کیفیت اساسی، هرگز قادر به ایفای نقش تاریخی خود نمی بود. از

زاویه ی این دید، استالینیزم بی مایه، جاهل و کاملاً امپریک، در قطب مخالف قرار دارد.

حدود ده سال پیش، اپوزیسیون در برنامه ی خود اعلام داشت: "از زمان مرک لنین تا به حال موجی از تنوری های جدید ظاهر گردیده که یگانه نیت اش توجیه برگشت استالینیستی از مشی انقلاب پرولتاریائی بین الملل است." همین چند روز پیش، لیستون ام. اک، نویسنده ی آمریکائی که در انقلاب اسپانیا شرکت داشته، نوشت: "حقاناً استالینیست ها امروزه افراطی ترین رویونیست های مکتب مارکس و لنین هستند. حتی برنشتین جرأت نمود به اندازه ی نصف استالین در راه تجدید نظر مارکس پیشروی کند." این نکته کاملاً حقیقت دارد. فقط می بایست به آن اضافه نمود که برنشتین در واقع ضرورت برخی از مسائل را تنوریک را درک کرده بود: او آگاهانه در ایجاد رابطه میان برنامه و اعمال رفرمیستی سوسیال دموکراسی سعی می ورزید. لیکن بوروکراسی استالینیستی نه تنها هیچ وجه مشترکی با مارکسیزم ندارد، بلکه به طور کلی با هرگونه دکتترین و سیستمی بیگانه می باشد. "ایدنولوژی" این بوروکراسی یک سره با ذهنی گرانی پلیسی اشباع گردیده است و پراتیک آن عبارت است از امپریسیزم اعمال زور. کاست غاصب در راه ادامه ی حفاظت علایق عمده ی خود، با هرگونه تنورئی خصومت می ورزد: این بوروکراسی قادر نیست توضیحی در توجیه نقش اجتماعی خویش چه برای خود و چه برای دیگران ارائه دهد. استالین در مکتب مارکس و لنین نه به مدد قلم تنوریسین ها، بلکه با پاشنه های گ. پ- او تجدینظر می کند.

## مسأله ی اخلاق

شکوه از "فساد اخلاقی" بلشویزم، علی الخصوص از جانب آن گمنامان لاف زنی می آید که بلشویزم ماسک دروغینشان را از چهره شان برداشته است. در مجامع خرده بورژوائی، روشن فکری، دموکراتیک، "سوسیالیستی"، ادیبان، پارلمانتاریستی، و سایرین، ارزش یابی های قراردادی و یا کلام قراردادی به منظور پوشاندن فقدان ارزش ها مستولی گشته است، این اجتماع بزرگ و مغشوش طرف دار مصونیت متقابل-زندگی کن و به گذار زندگی کنم- نمی تواند تماس نیزه ی مارکسیستی را بر روی پوست حساسش تحمل کند. تنوریسین ها، نویسندگان، و اخلاقیون در حال نوسان بین موضوعات مختلف که فکر می کردند و هنوز هم می اندیشند که بلشویزم کینه توزانه به مبالغه ی اختلافات می پردازد، عاجز از هم کاری "صادقانه" می باشند و با "دسایس" خود اتحاد جنبش کارگری را مختل می سازند. علاوه بر این سانتریست احساساتی و زود رنج همواره اندیشیده که بلشویک ها-صرفاً چون اندیشه های نارس او را تا به آخر رساندند، به او "افترا زده اند": او خود هرگز قادر به انجام آن نبود. معهذاً این واقعیت پابرجا خواهد ماند که برخورد آشتی ناپذیر علیه نیرنگ ها و طفره روی ها، یگانه خصلت عالی ست که قادر به تربیت یک حزب انقلابی که "شرایط استثنائی" غافل گیرش نمی سازند، می باشد.

کیفیات اخلاقی هر حزبی در تحلیل نهائی، از منافع تاریخی ای که نمایندگی می کند، سرچشمه می گیرد. کیفیات اخلاقی بلشویزم، از خود گذشته گی، عدم علاقه، جسارت، و تحقیر کردن هرگونه تقلب و تحریف-نیکوترین خصایل بشری- مستقیماً از مصالحه ناپذیری انقلابی در خدمت ستم دیدگان ناشی

می شود. بوروکراسی استالینیستی در این حیطة نیز کلمات و اشارات بلشویزم را به عاریت گرفته است، معهذاً هنگامی که "آشتی ناپذیری" و "پابرجائی" از جانب دستگاه پلیسی و در خدمت یک اقلیت ممتاز به کار می رود، این خصایل به منشاء افساد و گانگستریزم مبدل می گردد. از این آقایان که هویت حماسه ای انقلابی بلشویک ها را با بد طینتی ترمیدوری بوروکراتیک یک سان می دادند، تنها می شود با تحقیر یاد کرد.

\*\*\*\*\*

حتی امروزه، علی رغم رویدادهای دراماتیک دوره ی اخیر شخص عامی بی فرهنگ ترجیح می دهد، مبارزه میان بلشویزم ("تروتسکیزم") و استالینیزم را زانیده ی تصادم جاه طلبی های شخصی و یا به بهترین تعبیرش، یک معارضه میان "دو جناح" بلشویزم، به داند. نارساترین این ادعاها را نورمن توماس، رهبر حزب سوسیالیست آمریکا، ارائه داده است: او در "سوسیالیست ریویو" (Socialist Review)، سپتامبر ۱۹۳۷، صفحه ۶ می نویسد: "هیچ دلیلی برای اذهان این عقیده وجود ندارد که اگر تروتسکی به جای استالین پیروز می گشت، پایان دسایس و خاتمه ی حکم فرمانی رعب و وحشت در روسیه به سر می رسید." و این شخص خود را... یک مارکسیست قلمداد می کند. با چنین استدلالی می توان ادعا کرد: "هیچ دلیلی برای اذعان این عقیده وجود ندارد که اگر به جای پاپس یازدهم اول مقرر مقدس را اشغال می کرد، کلیسای کاتولیک به برج و باروی سوسیالیزم مبدل می گشت". توماس عاجز از فهم این امر است که مساله بر سر رقابت میان استالین و تروتسکی نیست، بلکه مسأله بر سر تضاد آشتی ناپذیر بین

بوروکراسی و پرولتاریا می باشد. قشر حاکم در اتحاد جماهیر شوروی در حالی که از طریق جنگ داخلی مستقیم ("تصفیه خونین- اعدام توده ای متعرضین) دگرگونی رژیم اجتماعی را مهیا می سازد، هنوز که هنوز است، ناچار به انطباق خود با میراث کاملاً منهدم نگشته ی انقلاب است. اما در اسپانیا، دارودسته ی استالینیستی هم اکنون به مثابه ی برج و باروی نظام بورژوائی، بر علیه سوسیالیزم عمل می کند. مبارزه علیه بوروکراسی بناپارتیستی جلوی چشمان ما به مبارزه ی طبقاتی مبدل می شود: دو دنیا، دو برنامه، دو اصول اخلاقی متفاوت. اگر توماس تصور می کند که پیروزی پرولتاریای سوسیالیستی بر کاست رسوای متجاوزین، احیاء سیاسی و اخلاقی رژیم شوروی را به هم راه نخواهد آورد، صرفاً این نکته را به اثبات می رساند که با تمام محافظه کاری ها، زبان بازی ها و آه و زاری های پرهیزکارانه اش، به بوروکراسی استالینیستی خیلی نزدیک تر است، تا به کارگران.

توماس، مانند سایر افشاء گران "فساد اخلاقی" بلشویکی، خیلی ساده برای تقبل اصول اخلاقی انقلابی بالغ نشده است.

### سنن بلشویزم و بین الملل چهارم

آن "چپی هائی" که در "رجعتشان" به سوی مارکسیزم، در از قلم انداختن بلشویزم سعی نمودند، عموماً خود را به اکسیرهای منفردی محدود می ساختند: تحریم شرکت در اتحادیه های پیشین کارگری، تحریم شرکت در پارلمان، ایجاد شوراهای "واقعی". کلیه ی این اقدامات هنوز می توانستند در بحبوحه ی اولیه دوران پس از جنگ، بی نهایت جامع به نظر بیایند. ولی در

حال حاضر، در پرتوی تجربیات اخیر، این نوع "امراض کودکانه" حتی کنجکاوای صرف را هم بر نمی انگیزند. گرتتر و پانکوک هلندی، "اسپارتاکیست های" آلمانی، بوردیگیست های ایتالیایی، استقلال خود از بلشویزم را صرفاً با برجسته نمودن ساخته گی یکی از خصوصیات آن و قرار دادن آن در مقابل سایر خصوصیات، نشان دادند. اما از این گرایش های "چیپی" نه در پراتیک و نه در تنوری اثری به جا نمانده است: این خود گواهی غیرمستقیم ولی پراهمیت در اثبات این نکته است که بلشویزم تنها شکل ممکن مارکسیزم، برای عصر کنونی می باشد.

حزب بلشویک در عمل ترکیبی از والاترین جسارت انقلابی و رئالیزم سیاسی را نشان داده است. برای نخستین بار یگانه نوع رابطه بین پیشروان و طبقه را که می تواند ضامن پیروزی باشد، برقرار کرده است. در تجربه ثابت کرده است که اتحاد بین پرولتاریا، و توده های ستم زده ی روستائی و خرده بورژوای شهری تنها از طریق سرنگونی سیاسی احزاب خرده بورژوایی سنتی ممکن است. حزب بلشویک، راه پیشبرد قیام مسلحانه و تسخیر قدرت را به همه ی دنیا نشان داده است. کسانی که شوراهای ابستره را در مقابل دیکتاتوری حزب پیشنهاد می کنند باید در نظر داشته باشند که تنها با کمک رهبری بلشویک بود که شوراها قادر بودند خود را از لجن زار رفرمیزم بیرون کشیده، به دولت پرولتاریائی نائل گردند. حزب بلشویک در جنگ داخلی موفق به حصول ترکیبی صحیح از هنر نظامی و سیاست مارکسیستی شد. حتی اگر بوروکراسی استالینیستی موفق به از بین بردن پایه ی اقتصادی جامعه ی جدید شود، تجربه ی اقتصاد با برنامه تحت رهبری حزب بلشویک، برای همیشه در تاریخ، به عنوان یکی از بزرگ ترین تعلیمات بشری ثبت

خواهد گردید. تنها سکتاریست های کوبیده شده و سرخورده که بر پروسه ی تاریخی پشت کرده اند، می توانند این حقیقت را انکار کنند.

اما این تمامی اش نیست. حزب بلشویک تنها بدان سبب که بر هر قدم سیاسی خود نور تنوریک می افشاند، توانست کارهای با شکوه "عملی اش" را به پیش به برد: بلشویزم این تنوری را خلق نکرد، مارکسیزم ساز برک آن را فراهم آورده بود. ولی مارکسیزم تنوری حرکت است و نه رکود. فقط رویدادهائی در یک مقیاس عظیم تاریخی، قادر به غنی کردن تنوری هستند. بلشویزم با تحلیلش از عصر امپریالیزم به عنوان عصر جنگ ها و انقلابات، از دموکراسی بورژوائی در دوره ی انحطاط سرمایه داری، از رابطه بین اعتصاب عمومی و قیام، از نقش حزب، شوراها و اتحادیه های کارگری در دوره ی انقلاب پرولتاریائی، در تنوریش از دولت شوراها، از اقتصاد انتقالی، از فاشیزم و بناپارتیزم در عصر زوال سرمایه داری و بالاخره در تحلیلش از مسخ شدن خود حزب بلشویک و دولت شوراها، خدمت ارزنده ای به مارکسیزم نمود. به گذار روند دیگری نام برده شود که کوچک ترین نکته اساسی ای به نتایج و تعمیمات بلشویزم اضافه کرده باشد. از لحاظ تنوریکی و سیاسی، واندژولد، دبروکر، هیلفردینگ، اتوبانر، زیرومسی، چه به رسد به سرگرد اتلی و نورمان توماس، از مخروطیه ی بقایای گذشته تغذیه می کنند. پوسیدگی کمینترن به ناهنجارترین شکلی در این واقعیت بیان می شود که به سطح تنوریکی انترناسیونال دوم نزول کرده است. سایر گروه های گوناگون میانه (حزب کارگر مستقل بریتانیا، پوم اسپانیا و از این قبیل)، بنا به احتیاج جاری خود، اله بختگی قطعاتی از مارکس و لنین به عاریت می گیرند. اینان به کارگران هیچ چیز نمی توانند بیاموزند.

تنها بنیان گزاران بین الملل چهارم، که کلیه ی سنن مارکس و لنین را از آن خود کرده اند، نسبت به تنوری برخورد قاطعانه می کنند. بی فرهنگان ممکن است استهزاء کنند که بیست سال پس از پیروزی اکتبر، انقلابیون دوباره به مواضع فروتن مقدماتی تبلیغاتی عقب نشینی کرده اند. در این مورد باز هم تمیز سرمایه دارهای بزرگ بیشتر از خرده بورژواهایی است که خود را "سوسیالیست" یا "کمونیست" تصور می کنند. تصادفی نیست که ستون نشریات جهانی پر از مطلب درباره ی بین الملل چهارم است. نیاز شدید تاریخی به رهبری انقلابی نوید گسترش به طور استثنائی سریعی را به بین الملل چهارم می دهد. بزرگ ترین تضمین پیروزی گسترده تر آن، در این واقعیت نهفته است که بین الملل چهارم خارج از مسیر پهناور تاریخی رشد نکرده است، بلکه فرآورده ی ارگانیک بلشویزم است.

ل، تروتسکی

۲۳ اوت ۱۹۳۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۲